

قصه‌گویی در آستانه‌ی مرگ

محمد صبح‌دل

butanashr@gmail.com

نام صحنه برجا نخواهد ماند.

در این دو فصلی که منتشر نشدیم عزیزانی را از دست داده‌ایم. حسن ریاضی عزیز دوستی که شرف حضور در محضرش را نداشتیم اما مکالمات طولانی چندین ساله و صدای امیدوار کننده‌اش او را نزد من به یکی از قابل احترامترین فعالان ادبیات آذربایجان تبدیل کرده بود. منش او، او را به یکی از اسطوره‌های من بدل کرد. دوستش دارم و ماتمش از دل زدوده نخواهد شد. عزیز دیگر اما دکتر رضا براهنی است که جامعه‌ی ادبی ایران در بیشتر زمینه‌ها مدیون حضور اوست و جامعه‌ی نویسندگی آذربایجان به طور ویژه‌ای اعتماد به نفس معاصرش را مدیون حضور، مبارزه و پایداری او در ادبیات معاصر است. جهان ادبیات بی حضور براهنی به یقین چیزهایی کم خواهد داشت. او در شعری برای شاملو سروده بود:

«دو سایه دست به شانه کنار تاریکی من و توایم که در صحنه مانده‌ایم و سالن خالی است/ و بچه‌های گریه که از پشت صحنه سرک می‌کشند تا ببینند پرده کی برای همیشه می‌افتد/ دو کور آوازخوان به روی نیمکتی سبز که قبلا درخت بود نزدیک می‌شوند/ و سازهای زهی خفته‌اند از اول شب/ همین/ من و تو دست به شانه کنار تاریکی/ و پرده کی برای همیشه می‌افتد!»

و پرده اگر هم بیفتد نمی‌افتد چرا که اشباح این دو سایه در تاریکی پرده و حتی بدون پرده در ذهن ما دمیده شده و می‌زیند. صحنه زدوده می‌شود اما مفهوم صحنه زدوده نمی‌شود.

بخش ویژه‌ی این شماره به بررسی آثار و معرفی نویسنده‌ی شهیر ترکیه «خالد ضیا اوشاکلی‌گیل» اختصاص دارد. او پیش از اینکه روانشناسی مدرن، مدون گردد رمان روانشناسانه نوشت و رمانهای او اگرچه اولین رمانهای ترکیه نیستند، اما اولین رمانهای سترگ، ساختارمند، استخوان‌دار و قابل ارائه‌ی ادبیات ترکیه در سطح جهان هستند. سنت او باعث شد که نثر معاصر ترکیه پله‌ی آغازین را از جایگاهی رفیع آغاز کند و رمان «عشق ممنوع» او که در سال ۱۸۹۹ به صورت پاورقی در نشریه‌ی مهم «ثروت فنون» و بعد در سال ۱۹۰۰ به صورت کتاب منتشر شده است، هنوز پرفروش و مورد علاقه‌ی اهالی داستان، تئاتر و سینما است.

در زمانه‌ای داریم فصلنامه را منتشر می‌کنیم که امیدی به دریافت کاغذ حمایتی نداریم؛ چرا که لیست طویل تقاضاهایمان همواره بدون پاسخ و بررسی می‌ماند و این نشریه در این پنج سال تنها یکبار و آنهم یک چهارم مصرف کاغذ فقط یک شماره‌اش، از کاغذ حمایتی دولتی بهره‌مند بوده است. امید به بازگشت فروش از طریق پخش نشریات در کیوسک‌های مطبوعاتی هم نداریم چرا که پخش‌ها تیراژ تحویل داده شده را هدیه‌ی نشریه به خویش پنداشته و در روندی فرسایشی از بازپرداخت و حتی مرجوع کردن نسخه‌های فروش نرفته سرباز می‌زنند. جذب آگهی در روزگار افول اقتصادی بیشتر شبیه یک شوخی قدیمی است و انتظار افزایش مخاطب هم نداریم چرا که در این وانفسای تهیه‌ی نان و افزایش پی‌درپی قیمت فصلنامه، توان خریدی نمانده است و در هزینه کردن برای بقای جان و اعتلای فرهنگ، مثل همیشه فرهنگ بازنده خواهد بود. پس به چه امیدی ادبیات و فرهنگ و هنر همچنان پابرجا باشد؟ بر آن باورم که «قصه‌گویی در آستانه‌ی مرگ» تنها کنشی‌ست که انسان می‌تواند برای مفهوم بخشی به حیات از خود نشان دهد. کلمه و کلمه و کلمه. کلمه روح است و تنها پتانسیلی است که انسان آن را در جهان مادی پیرامون خویش می‌دمد و با مفهوم به آنان جانی دوباره می‌بخشد. بیان؛ روح جهان انسانی است و جهان بدون بیان انسانی واقعا چه خواهد بود؟

شماره‌ی حاضر فصلنامه بعد از دو شماره وقفه دوباره منتشر می‌شود و مثل تمام امور معطل مانده دلیل اصلی‌اش حتما ریشه‌ی مالی دارد. اما فصلنامه اهداف صرفاً مالی ندارد و مخاطبان خود را فرا می‌خواند که برای دقایق نهایی هم که شده بیایید روح انسانی جهان مرگ رونق سالیان جوانی را ببخشیم. حداقل بر این گمانم که می‌توانیم چند صباحی نقش بازی کنیم تا اینکه روح انسانی را در چرخه‌ای رو به افول تسلیم کنیم. خرید مستقیم بوت‌ها و یا آبونه شدن آن مطمئن‌ترین و سریع‌ترین مسیر حمایت و برپاسازی است. پس تقاضا داریم که بوت‌ها را بخريد و آبونه کنید و آبونه شدن آن را به یکدیگر هدیه ببخشید این نهایی‌ترین صحنه است پیدارش کنیم که در صحنه‌ی چیزی به